

نیازهای سیاسی معاصر و امکان بازخوانی تشکیکی از دموکراسی

دریافت: ۹۶/۹/۷

تأیید: ۹۷/۷/۷

قدرت‌الله قربانی*

چکیده

یکی از مهمترین نیازهای سیاسی معاصر، ارائه نظریه موفقی از الگوی سیاسی دولت در زمان حاضر است که مقبولیت و کارآمدی بیشتری داشته باشد. در این زمینه، بازخوانی دموکراسی مبتنی بر مؤلفه‌های تاریخی، فرهنگی، هویتی، دینی و فلسفی ملل اسلامی، این امکان را به مسلمانان می‌دهد تا نظام سیاسی بومی شده و در عین حال، برخوردار از ویژگی‌های مطلوب دموکراسی‌های جهانی را مورد بازاندیشی و استفاده قرار دهند. در این زمینه، ضمن تأکید بر سیالیت و تشکیکی بودن مفهوم دموکراسی، با کنار گذاشتن مؤلفه‌های منفی دموکراسی‌های غربی، ویژگی‌های مثبت آنها؛ مانند مشارکت حداکثری مردم در امر حکومت، امکان نقد حکومت، گسترش آزادی‌های بیان، انتخابات آزاد و نظایر آن را می‌توان بسط داد. در عین حال، در دموکراسی مورد نظر می‌توان آموزه‌های دینی را به عنوان مبنای ارزشی مورد نظر آن، مورد استفاده قرار داد. در این شیوه، دین و آموزه‌های ارزشی آن، محتوای حکومت مردم‌سالار و مجموعه دستاوردهای جدید بشری، به‌عنوان روش حکومت کردن مورد استفاده قرار می‌گیرند. بنابراین، با نظر به آموزه‌های اسلامی و با تفسیر شیعی، از مهمترین ویژگی‌های دموکراسی بازتعریف‌شده تشکیکی، می‌توان به مشارکت واقعی مردم در فرآیند تصمیم‌گیری‌های سیاسی و کاهش شکاف میان مردم و حکومت و توزیع عادلانه قدرت میان همه اقشار جامعه اشاره کرد.

واژگان کلیدی

دموکراسی، مشارکت سیاسی، آزادی بیان، نقد قدرت، نظام سیاسی

* دانشیار فلسفه دانشگاه خوارزمی تهران: qorbani48@gmail.com

مقدمه

از ویژگی‌های الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، توجه به همه ابعاد مادی، معنوی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و علمی زندگی انسان است. در بعد سیاسی بدون توجه به نیازها و واقعیت‌های سیاسی جهان معاصر و بدون بازخوانی مداوم نظریه‌ها، روش‌ها و الگوهای سیاسی، امکان نیل به الگوی اسلامی و ایرانی از پیشرفت، از جنبه سیاسی آن وجود ندارد. در واقع، نیازهای سیاسی معاصر، اقبال به برخی از الگوهای سیاسی و بازتعریف آنها را گوشزد می‌کند و عدم کفایت برخی روش‌های سیاسی را متذکر می‌گردد. براین اساس، ویژگی‌های نظام حکومتی کارآمد و پاسخگو، در قبال نیازهای مردم در عصر حاضر از مهمترین پرسش‌های پیش روی متفکرین علوم سیاسی است. چنین نظامی بایستی هم مشروعیت سیاسی لازم را داشته باشد و هم در مدیریت سیاسی و اجتماعی، موفق و کارآمد باشد. در این زمینه، عمده دیدگاه‌ها، فعلاً مناسبترین روش حکومتی را دموکراسی یا ترکیبی از آن می‌دانند. زیرا علیرغم مشکلاتی که نظام دموکراسی دارد، در مجموع نسبت به دیگر شیوه‌های حکومتی مقبولیت بیشتری دارد. با این حال، این مسأله در ملل اسلامی یک چالش مهم است که آیا باید به دموکراسی غربی امیدوار شد یا اینکه شیوه‌های سنتی حکومت مناسب است یا می‌توان با بازخوانی و بازاندیشی دموکراسی غربی، براساس نیازها و واقعیت‌های معاصر جامعه اسلامی، تعریفی جدید از آن ارائه داد که مبتنی بر مؤلفه‌های تاریخی، فرهنگی، نژادی، جغرافیایی و دینی ملل اسلامی کارآمد و موفق باشد؟

در غرب، دموکراسی‌های جدید بمنظور مقابله با سلطه دینی کلیساها، نظام‌های ارباب رعیتی و بویژه علیه حکومت‌های استبدادی ظهور کرد و اندیشه انسان‌محوری و سکولاریسم را مبنای فکری خود قرار داد و در ادامه بسط تاریخی خود با مکتب لیبرالیسم پیوند عمیقی یافت. اما در جهان اسلام، ورود دموکراسی مقارن با ورود اندیشه‌های مدرن غربی و آشکارشدن ابعاد عقب‌ماندگی تمدنی مسلمانان نسبت به جهان غرب بود که البته عملکرد ضعیف حکام سیاسی جهان اسلام هم در این زمینه

تأثیر داشت. در واقع در غرب، دموکراسی از نتایج و لوازم فلسفی انسان‌محوری و سکولاریسم بود؛ در حالی که در جهان اسلام، آن همچون کالایی کاملاً وارداتی معرفی شد که می‌بایست بمنظور درمان عقب‌ماندگی سیاسی و تمدنی مسلمانان بکار گرفته شود. ضمن اینکه برخی از روشنفکران جهان اسلام بواسطه علاقه‌مندی شدید به تمدن و دستاوردهای تمدنی غرب و دشمنی با حکومت‌های سلطنتی برخی ملل اسلامی، به دموکراسی غربی روی خوش نشان داده و آن را مهمترین ابزار آزادی و رهایی ملل جهان سوم از استبداد و عقب‌ماندگی حکام ملل خود تلقی می‌کردند. بنابراین، دموکراسی به عنوان عنصر تاریخی مدرنیته غربی و ویژگی بومی‌شده ملل اسلامی تلقی می‌شود. مهمتر اینکه تحولات سیاسی، علمی، فرهنگی و جغرافیایی بویژه تعامل اطلاعات میان ملل جهان که مفهوم زمان و مکان را درنوردیده است، امروزه ملل اسلامی را بطور جدی با ابعاد گوناگون مزایای نظام دموکراتیک مواجه ساخته است.

هدف و پرسش‌های تحقیق

اکنون با نظر به مطالب بیان‌شده، ما به‌عنوان مسلمانانی با تمدن ۱۴۰۰ ساله با پرسش‌های مهمی درخصوص دموکراسی و تشکیل حکومت دموکراتیک مواجه هستیم که نحوه پاسخ‌دهی ما به آنها، بیشتر ابعاد زندگی دینی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نحوه مناسبات ما را با ملل دیگر جهان مشخص می‌سازد؛ سؤالاتی از قبیل اینکه آیا اساساً اسلام موافق دموکراسی است؟ چگونه می‌توان بین اندیشه اسلامی و آموزه دموکراسی، نوعی توافق و هماهنگی برقرار ساخت؟ چه تقریرها و تفسیرهایی از دموکراسی می‌توان داشت که لزوماً مطابق نگرش غربی نبوده و در سنت‌های دینی، مانند اسلام، قابل بازخوانی و پذیرش باشد؟ جایگاه دموکراسی در آموزه‌های اسلامی، به‌عنوان ارزش ذاتی و یا روش حکومتی، چگونه قابل قبول و توجیه است؟ چگونه می‌توان ضمن اتکا به آموزه‌های اسلامی، در عصر حاضر مبتنی بر نیازها و واقعیت‌های موجود، تفسیری بازخوانی‌شده و اسلامی‌شده از دموکراسی ارائه داد که دارای کارکردهای خاص خود باشد؟



برای پاسخ به این سؤالات، در این تحقیق، ابتدا تلقی غربی از آموزه دمکراسی مورد تحلیل قرار گرفته، سپس مشکلات فلسفی و تاریخی آن بیان می‌شود. در مرحله بعد، بر این امر تأکید می‌شود که اساساً دمکراسی، مفهومی سیال و تشکیک‌بردار است که با توجه به متغیرهای تأثیرگذار آن، می‌توان تعاریف و تلقی‌های گوناگونی از آن داشت که لزوماً مساوی با تلقی دمکراسی لیبرال غربی نباشد. براین اساس، تلاش می‌شود با تعریفی جدید از دمکراسی در پرتو آموزه‌های دینی اسلام، آن را در حد امکان، براساس نیازها و واقعیت‌های کنونی، در جامعه اسلامی بازسازی کرده و ویژگی‌های آن را در قالب دمکراسی دینی بیان کرد. بنابراین، فرضیه مورد آزمون این تحقیق، نشان‌دادن امتناع دمکراسی به‌عنوان ارزش ذاتی و اثبات امکان بازتعریف آن در جامعه اسلامی، به‌عنوان روشی معقول و مناسب برای حکومت در عصر حاضر است. در این تلقی، جوامع اسلامی ضمن داشتن آموزه‌های اسلامی خاص خود، می‌توانند با بازخوانی دمکراسی و روش‌های دمکراتیک، براساس نیازها و واقعیت‌های خود، در معنای خاص برای تشکیل حکومت و جلب مشارکت حداکثری مردم در جامعه استفاده نمایند.

بنابراین، در این تحقیق با نقد دمکراسی غربی و عطف توجه به این پرسش اصلی که چگونه می‌توان دمکراسی را در جوامع اسلامی بطور تشکیکی بازتعریف و بازشناسی کرد، تلاش می‌شود نشان داده شود که سیالیت و تغییرپذیری مفهوم دمکراسی، امکان ارائه تفسیری دینی و اسلامی شده از آن را فراهم می‌سازد که چنین الگویی، هم مزیت‌های دمکراسی‌های رایج غربی را دارد، هم از معایب آنها تا حد امکان مبری است و هم براساس مؤلفه‌های دینی و فرهنگی و نیازهای ملل اسلامی بازتعریف و بازسازی شده است. اگر بتوان در چنین کاری توفیق یافت، می‌توان از نوعی الگوی سیاسی و اسلامی پیشرفت سخن گفت. برای تحقق موارد فوق، در این مقاله به شیوه تحلیل محتوا، ابتدا دمکراسی غربی نقد گردیده، سپس با اثبات سیالیت و تشکیکی‌بودن دمکراسی و معرفی جمهوری اسلامی به‌عنوان الگویی مناسب از دمکراسی دینی، بر ضرورت ارائه تفسیرهای سیاسی پیشرفته و جدید از آن تأکید می‌گردد.

نقد ویژگی‌های دموکراسی

دموکراسی دارای بستر تاریخی و فلسفی غربی است. بنابراین، در شرایط تاریخی، جغرافیایی و فکری غرب بویژه یونان، متولد شده و رشد کرده است. ضمن اینکه این واژه دچار تغییرات و تحولات زیاد مفهومی و شکلی شده است؛ بطوری که امکان ارائه یک تعریف و تلقی ثابتی از آن که مورد توافق جامعه علمی غرب باشد، بعید بنظر می‌رسد. بر همین اساس، ما شاهد تعاریف حداکثری و نیز حداقلی متفاوتی از آن هستیم. در این زمینه، می‌توان به برخی تعاریف توجه کرد. برخی دموکراسی را حکومت بوسیله مردم می‌دانند (آریلاستر، ۱۳۷۹، ص ۱۴)؛ یعنی حکومتی که مردم مبنای شکل‌گیری آن هستند. برخی دیگر آن را حکومت مردم نامیده و بر این اعتقادند که دموکراسی متعلق به نوع تصمیم‌گیری جمعی و مبنی آرمانی است که تصمیم‌های آن بر اجتماع به عنوان یک مجموعه اثر می‌گذارند و باید با نظر کلیه افراد آن اجتماع گرفته شوند و کلیه اعضا باید از حق شرکت در تصمیم‌گیری برخوردار باشند (بیتام و بویل، ۱۳۷۶، ص ۱۷). عده‌ای عام‌ترین تعریف دموکراسی را «برابری فرصت‌ها برای افراد یک جامعه بمنظور برخوردار شدن از آزادی‌ها و ارزش‌های اجتماعی» (آشوری، ۱۳۶۸، ص ۷۸) دانسته‌اند. با وجود این تعاریف، می‌توان در مجموع، پنج ویژگی کلی را برای دموکراسی در تلقی غربی آن در نظر گرفت: ۱. مشارکت مؤثر مردم؛ یعنی در طول فرآیند تصمیم‌گیری‌های اساسی، شهروندان باید از فرصت مناسب در برابر دیگران برای اظهار اولویت‌های خود برخوردار باشند. ۲. برابری در عرصه‌های سرنوشت‌ساز؛ یعنی شهروندان باید برای اظهار نظر و انتخاب در عرصه‌های سرنوشت‌ساز تصمیم‌گیری جمعی، از فرصت برابر برخوردار باشند؛ به‌گونه‌ای که با رأی و انتخاب دیگران برابر شمرده شوند. ۳. درک و فهم روشنگرانه؛ یعنی هر شهروند باید براساس منافع خود، برای شفاف و مستدل‌ساختن انتخاب و رأی خود درباره‌ی مسأله‌ای که باید در مورد آن تصمیم‌گیری شود، از فرصت‌های کافی برخوردار باشد. ۴. کنترل دستور کار؛ یعنی مردم باید برای تصمیم‌گرفتن در این‌باره که مسائل و امور چگونه در دستور کار قرار داده می‌شوند تا در فرآیند دموکراتیک درباره‌ی آنها تصمیم‌گیری شود، از فرصت مناسب و

فراگیر برخوردار باشند. ۵. حقوق شهروندی که شامل فرصت مخالفت و اظهار رأی و نظر دربارهٔ بالاترین مقامات حکومت شود (Green, 1999, P.54-58).

نتیجه حاصل از این تعاریف و ویژگی‌های ذکر شده این است که مواردی چون حق انتخاب، حق مشارکت در رهبری سیاسی، حق انتقاد و آزادی بیان، حق تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی و حق داشتن فرصت‌های برابر برای هرگونه مشارکت سیاسی و اجتماعی، از مقومات اصلی دموکراسی در تعریف غربی آن است. البته بایستی به مبنای فلسفی چنین تعاریفی هم اشاره داشت از جمله اعتقاد بنیانگذاران دموکراسی غربی، مانند «رنه دکارت» به اینکه انسانها ذاتاً دارای بهره‌مندی مساوی از موهبت عقل هستند، در نتیجه دلیلی بر برتری بر یکدیگر ندارند و لذا بایستی به روش دموکراتیک بر همدیگر حکومت کنند که این تلقی توسط «جان لاک»، «هابز» و «روسو» نیز از رویکردهای دیگری با طرح ایده قرارداد اجتماعی، به‌عنوان مبنای تشکیل حکومت، طرح و بسط داده شده است. همچنین این تعاریف، دو نگرش دوسویه به دموکراسی را نیز نشان می‌دهند. از یک سو، نگاه مردم‌سالارانه که در آن، این مردم هستند که بایستی ماهیت حکومت را تعیین کنند و خود حق مشارکت مستقیم در آن را دارند. این موسع‌ترین تعریف از دموکراسی است که به آن دموکراسی مستقیم هم گفته می‌شود. از سوی دیگر، نگاه حداقلی به دموکراسی که در آن، مردم تنها نقشی هرچند ناچیز در تعیین نمایندگان سیاسی حکومت دارند و بعضاً تا حدودی حق آزادی بیان و انتقاد از حکومت هم برای آنان در نظر گرفته شده است، اما عمدتاً در خود حکومت سهیم نیستند.

نارسایی‌های فلسفی دموکراسی

تجربه تاریخی حکومت‌های دموکراتیک غربی نشان داده است که تقسیم مطلق قدرت سیاسی میان همه مردم در مقام عمل امکان‌پذیر نیست؛ چون مردم دارای قابلیت‌ها، سلیق و ذهنیت‌های متفاوت هستند و در نتیجه سهم‌شدن همه آنها در حکومت، ممکن است منجر به اغتشاش، شورش، اختلافات فرقه‌ای و ازهم‌پاشیدگی

اقتدار ملی گردد. در واقع تجربه تاریخی غرب نیز نشان می‌دهد تمرکز قدرت در دست عده‌ای محدود، ولی قدرتمند و عالم، عاقلانه‌تر از توزیع آن در دستان عده بیشتری است؛ زیرا باعث فروپاشی اقتدار سیاسی، اجتماعی و نظامی یک حکومت می‌شود. به همین دلیل، «افلاطون» دموکراسی را توزیع فضیلت در دستان عده بیشتری می‌داند که ممکن است شایسته آن نباشند. در این زمینه «ولتر» می‌نویسد: «من بیشتر دوست دارم از شیر خوبی که بسیار قوی‌تر از من زاده شده است، اطاعت کنم تا از دویست موش، نظیر خودم» (ارمه، ۱۳۷۶، ص ۲۴).

بنابراین، بنظر می‌رسد دموکراسی غربی در شکل حداکثری آن که توسط مدرنیسم و نهضت روشنگری گسترش یافت، دارای مشکلات فلسفی و مبنایی چندی است: اول اینکه در این تلقی که مبتنی بر اومانیزم است، انسان جای خدا قرار می‌گیرد که در آن، همه امور از جمله حق حاکمیت بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی، در اختیار خود انسان است؛ در حالی که از مخلوقیت، محدودیت، فناپذیری و نیازمندی انسان به خدا غفلت می‌شود.

دوم اینکه تلقی مدرن از دموکراسی که مبتنی بر خواست انسانهاست، دچار نسبی‌گرایی معرفتی و اخلاقی است و لذا قادر به تمهید اصول معرفتی و تعالی اخلاقی بشر نیست، بلکه چنین نظام سیاسی، نظامی کاملاً دنیوی و در خدمت تمایلات و خواست‌های دنیوی و امیال و آرزوهای شهوانی مردم است.

سوم اینکه دموکراسی نوین بر برابری ذاتی همه انسانها در همه قابلیت‌ها تأکید دارد؛ در حالی که چنین امری ذاتاً محال است، بلکه واقعیت جهان هستی نشان‌دهنده اختلاف انسانها در توانایی‌ها، استعدادها، ضعف‌ها و نظایر آنهاست. در واقع اگر همه انسانها در همه قابلیت‌ها یکسان بودند، می‌بایست همه بطور یکسان بتوانند هم پزشک شوند، هم مهندس و هم کشاورزی کنند. همین‌که هر یک از انسانها مبتنی بر توانمندی و علایق خود در زمینه‌های مختلفی موفق می‌شوند، نشان‌دهنده آن است که در آنها قابلیت‌های فطری و طبیعی مختلفی به ودیعت نهاده شده است. بنابراین، دموکراسی به معنای حق مطلق انسانها برای حاکمیت و برخورداری یکسان از حکومت و تعیین سرنوشت آنها و

به معنای نادیده گرفتن نقش خدا در سرنوشت سیاسی انسانها و به معنای وابستگی همه امور این جهان به انسان، عقلاً و ذاتاً محال و غیر ممکن است. به همین دلیل، مواجهه تجربه تاریخی دمکراسی با مشکلات متعدد در غرب، بتدریج منجر به ارائه تفسیرهای تعدیل یافته و معقول تر از آن شده است. مشکل فلسفی دیگر دمکراسی غربی تقابل آن با دین، بویژه مسیحیت بود؛ درحالی که تلقی ها و استفاده های نادرست کلیسای مسیحی از قلمروها و کارکردهای دین و تعارض های اولیای دین با متفکران روشنگری، منجر به این فکر شد که دمکراسی، به معنای کناره دادن آموزه های دینی از جامعه است؛ یعنی پذیرش سکولاریسم؛ چه به معنای جداسازی دین و سیاست و چه به معنای تعارض دین و سیاست باشد، ممتنع است. بنابراین، اومانیزم و سکولاریسم به عنوان دو مبنای فلسفی دمکراسی آن را دچار چالش اساسی نموده اند.

مشکلات دمکراسی معاصر غربی

دمکراسی معاصر غربی تجربه های طولانی را از سرگذرانده است تا اینکه طی دو قرن اخیر تا حدودی در برخی از کشورهای غربی، شکل ناقص آن مورد بهره برداری قرار گرفته است. این صور از دمکراسی که حتی در کشورهای اروپایی و آمریکایی؛ مانند فرانسه، ایتالیا، انگلستان، آلمان، هلند، آمریکا و کانادا یکسان نیست و در مقام تلقی، میان اندیشمندان اروپایی و آمریکایی اختلافات مهمی درباره آن وجود دارد، در مقام عمل نیز دارای مشکلات خاص خود است. اول اینکه شعار دمکراسی مبنی بر مشارکت همه مردم در امر حکومت و ایجاد فرصت برابر برای همه آنها برای به دست گرفتن قدرت، تاکنون در هیچ کشور اروپایی دوره مدرن و معاصر بطور کامل عملی نشده است، بلکه در واقع قدرت سیاسی در دست عده ای از نمایندگان مردم است که آنها نیز از طریق احزاب و رسانه ها با اهداف خاصی، خود را به عنوان انسانهایی مطلوب حکومت سیاسی به ذهن مردم می قبولانند. بنابراین، مردم هیچگاه نمی توانند به رأس نظام دمکراتیک این کشورهای اروپایی راه یابند، مگر اینکه وارد بازی های قدرت شوند که چنین بازی هایی نیز عملاً فرآیندهایی غیر دمکراتیک هستند.

پس نظام‌های دموکراتیک فعلی غرب، در تقسیم مساوی قدرت بین مردم موفق نبوده‌اند، بلکه قدرت سیاسی همواره در اختیار و انحصار گروه‌ها و طبقات خاصی بر حسب منافع آنها بوده است. با نظر به این واقعیت، «روسو» از دموکراسی انگلیسی اینطور انتقاد می‌کند: «مردم انگلستان فکر می‌کنند که آزادند، آنها سخت در اشتباه‌اند؛ زیرا آزادی آنها فقط محدود به زمان انتخاب اعضای پارلمان می‌شود. وقتی آنها انتخاب شوند، مردم دیگر بنده‌ای بیش نیستند» (جونز، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۴۱۷-۴۱۶). این سخن روسو نشان می‌دهد که در بیشتر کشورهای اروپایی، تنها ظاهر دموکراتیک رعایت می‌شود، اما محتوای چنین نظام‌های سیاسی ظاهراً دموکراتیک، مبتنی بر منافع برخی افراد تغییر می‌کند و لذا آنها مردم را برای کسب قدرت خود به بازی می‌گیرند. بنابراین، دموکراسی لزوماً چهره نمادینی از یک ساختار سیاسی را به خود گرفته که البته حاکمیتی انتزاعی در مجموع به مردم نسبت داده می‌شود و فرض بر این است که قدرت به نام و به سود آنها اعمال می‌گردد، اما قدرت واقعی و مشخص در اختیار ایشان نیست، بلکه در اختیار فرمانروایانی است که برگزیده‌اند (ارمه، ۱۳۷۶، ص ۲۱).

سوم اینکه در جهان غرب، آموزه دموکراسی با تفکر لیبرالیسم پیوند عمیقی یافته که منجر به انحراف دموکراسی از اهداف اصلی آن شده است. ابتدا بایستی گفت لیبرالیسم عبارت است از نوعی ایدئولوژی و گونه‌ای از جهان‌بینی که فرد را پایه ارزش‌های اخلاقی می‌شمارد و همه افراد را دارای ارزش برابر می‌داند. از این‌رو، فرد باید در انتخاب هدف‌های زندگی خویش آزاد باشد (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۶۳، ص ۳۲۵). در واقع تأکید افراطی لیبرالیسم بر آزادی فردی، منافع شخصی و سرمایه‌داری خصوصی باعث شده تا لیبرالیسم، دموکراسی را به‌عنوان روش و ابزار مناسب تأمین اهداف خود بکار گیرد و بین آنها پیوند عمیقی ایجاد شود (مکفرسون، ۱۳۶۹، ص ۱۴). اما مشکل آن است که ارتباطات لیبرال - دموکراسی با سرمایه‌داری، توزیع ثروت اجتماعی، بهره‌مندی‌ها و بهره‌کشی‌های اجتماعی در نظام‌های محقق لیبرال دموکراسی، عموماً بطور وسیعی نابرابر و تقریباً بطور مسلم غیر عادلانه و در حقیقت مخالف اصول اصلی دموکراسی است (لوین، ۱۳۸۰، ص ۲۳۴). به عبارت دیگر، پیوند نامبارک دموکراسی و لیبرالیسم،

باعث محرومیت جمع‌کثیری از مردم کشورهای غربی از حقوق سیاسی، اقتصادی، آزادی‌های مدنی و نظایر آن و حتی بهره‌کشی از آنها به نفع سرمایه‌داران شده است. در واقع، دموکراسی ابزاری در دست لیبرالیسم شده است تا اهداف خود را از طریق آن که سهل‌الوصول است، محقق نماید. پس پیوند دموکراسی با لیبرالیسم در تضاد با اصول بنیادی دموکراسی است که از جمله آنها توزیع فرصت‌ها و امکانات بطور مساوی میان مردم است.

چهارم اینکه حاکمان دموکراسی‌های کنونی غربی در مقابل ملت‌های دیگر بویژه ملل جهان سوم و مسلمان، مسؤولیت دموکراتیک خود را نمی‌پذیرند. در نتیجه رفتار آنها با چنین مللی، مطابق با اهداف و منافع ملی کشورشان است، نه مطابق با اصول دموکراتیک و انسان‌دوستانه. جنگ‌ها و خشونت‌هایی که امروزه توسط غربی‌ها در خاورمیانه و کشورهای اسلامی برپا شده و در حال گسترش است، دقیقاً نشان‌دهنده اولویت منافع اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی آنها است که هیچگاه با اصول دموکراتیک حکومت آنها منطبق نیست. ضمن اینکه از آنجا که دین در دموکراسی فعلی غربی محوریت ندارد، همه مردم دارای آزادی دینی هستند؛ تا آنجا که غربیان به راحتی با الحاد کنار آمده و برای ملحدان حق مشارکت سیاسی قائل هستند، اما متأسفانه حق مسلمانان را به‌عنوان موحدانی که بایستی دارای حقوق سیاسی و اجتماعی لازم باشند، تقریباً به رسمیت نمی‌پذیرند. مسأله حجاب یک نمونه بارز از این حقوق دینی مسلمانان است. پس دموکراسی غربی، هم در مقام نظر و هم در مقام عمل دچار چالش‌های اساسی است. بنابراین، می‌توان گفت در لیبرال دموکراسی مفهوم نمایندگی و حاکمیت مردم دچار بحران گردیده است و برای رهایی از این بحران، می‌توان دموکراسی مشارکتی را تجویز کرد که خود به دلیل وسعت سرزمین‌ها و عدم امکان برگزاری دموکراسی مستقیم با مشکل روبه‌رو است. اما پیشرفت در ارتباطات و اطلاعات، زمینه را برای مشارکت همگانی فراهم نموده است و باید از این ظرفیت بهترین بهره را برد (Allen, 1998, No.29).

خلاصه اینکه دموکراسی به معنای حاکمیت مطلق مردم بدون توجه به جایگاه و نقش خدا؛ هم عقلاً ممتنع است و هم در مقام تحقق، حتی در جهان غرب نیز موفق نبوده است

و نتوانسته به اصول و آرمان‌های خود عمل نماید، بلکه آنچه امروزه با نام دموکراسی در غرب نامیده می‌شود، نظام لیبرل دموکراسی است که بیشتر از اینکه برای مردم و در خدمت مردم باشد، برای احزاب و طبقات سرمایه‌دار و در راستای منافع آنهاست.

تلقی تشکیکی از دموکراسی

مقدم بر هرگونه نظریه‌پردازی درباره دموکراسی، باید توجه داشت که دموکراسی، مفهومی مشکک، متغیر، سیال و نسبی است که مبتنی بر شرایط مختلف زمانی، مکانی، ذهنیات افراد و دیگر شرایط معرفتی و غیر معرفتی، تلقی‌های گوناگونی از آن وجود دارد و می‌تواند وجود داشته باشد. پذیرش این واقعیت، بسیاری از مشکلات دموکراسی‌های کنونی را حل می‌کند. به عبارت دیگر، نسبی بودن، ویژگی ذاتی مفهوم دموکراسی است و اینکه هیچکسی نمی‌تواند ثابت کند که دموکراسی دارای معنا و مفهوم ثابتی بوده که از یونان باستان تا کنون هیچ تغییری نکرده است. بر این اساس، می‌توان تصورات متکثر، حداکثری و حداقلی از دموکراسی داشت. برای مثال، برخی آن را مبنای ارزشی حکومت می‌دانند و برخی به آن تنها به‌عنوان شیوه‌ای از حکومت، در کنار دیگر روش‌های حکومتی می‌نگرند. برخی دیگر، آن را به معنای مشارکت مستقیم مردم در حکومت‌کردن می‌دانند و برخی تنها مشارکت مردم را در انتخاب نمایندگان سیاسی، نشان‌دهنده دموکراسی می‌دانند. بنابراین، می‌توان گفت هرچه نگاه ارزشی به دموکراسی بیشتر باشد، امکان تحقق آن کمتر است و در مقابل، هرچه نگرش روشی به دموکراسی توسعه یابد، امکان بیشتری برای گسترش آن در جوامع مختلف وجود دارد. نگاه روشی به دموکراسی صرفاً شیوه‌ای برای توزیع عادلانه‌تر حکومت و افزایش نقش مردم در آن است. برخی از معتقدان به این روش می‌گویند: ما براساس تجربه دریافته‌ایم که فعلاً بهترین شیوه حکومت‌داری، نظام دموکراسی است؛ وگرنه نمی‌گوییم که اراده مردم از خواست خدا برتر است، بلکه چون ما به اراده خدا دسترسی مستقیم نداریم، به دموکراسی روی آورده‌ایم. نمونه مناسب استفاده از دموکراسی بمتابه یک روش، اقبال به دموکراسی مشورتی است (عالم، ۱۳۷۳، ص ۲۹۹). مدل مشورتی دموکراسی، شکلی از

خرد عملی است. شرکت‌کنندگان در فرآیند دموکراتیک، پیشنهادهایی در راستای حل بهتر مشکلات یا برخورداری از خواسته‌های مشروع و غیره ارائه کرده و درباره آن استدلال می‌کنند و از آن طریق می‌خواهند دیگران را در پذیرش طرح‌هایشان ترغیب نمایند. فرآیند دموکراتیک، اساساً مباحثه‌ای درباره مشکلات، اختلافات و دعاوی نیازها و منافع است. در این مدل آرمانهای هنجاری از قبیل شمولیت، برابری، منطقی‌بودن، مسؤولیت‌پذیری و عام‌پذیری تلاش دارند میان مردم مقبولیت بیشتری را کسب نمایند (Young, 2000, P.22-23).

علاوه بر اهمیت نگرش روشی به دموکراسی، بایستی به نقش مهم دو متغیر زمان و مکان در آن توجه داشت. ابتدا مفهوم زمان را طرح می‌کنیم. ما بطور طبیعی از تغییر ظرف زمانی و حرکت تاریخی، انتظار تکامل و متعالی‌تر شدن مفاهیم را داریم. زمان در این مفهوم به معنای تبدیل و تبدل انسان، جامعه و همچنین مفاهیم است. «هگل»، اینگونه تبدیل و تبدل را مرادف با رشد، تکامل و تعالی می‌داند. از این منظر، عقل بشری در دنیای مکان و زمان جای دارد و تاریخ بشر داستان تحقق عقل از رهگذر مراحل مختلف تکاملی است (Taylor, 1975, P.389). در مجموع، از مقتضیات زمان است که انسان بنا به تحولی که در طول تاریخ تجربه می‌کند، نسبت به مفاهیم، اندیشه‌ها و رویدادها، آگاهی و بینش جدیدی بدست می‌آورد که این آگاهی عمدتاً رو به تکامل است. فهم انسانها از پدیده‌ها و مفاهیم، فارغ از شرایط زمانه نیست و آگاهی انسان نسبت به محیط و مفاهیم در هر دوره تاریخی، متفاوت از دوره‌های دیگر است و چون انسان محصور در دوره زمانی خاصی است، از این رو، فرزند همان زمانه محسوب می‌شود و متناسب با الزامات همان زمانه، تلقی مخصوصی از زندگی سیاسی دارد که با تلقی افراد سایر دوره‌های زندگی متفاوت خواهد بود. مثال بارز نقش تأثیرگذار زمان بر تلقی انسانها از دموکراسی، تفاوت ذهنیات مردم یونان باستان، از متفکران دوره روشنگری و تفاوت تلقی آنها از متفکران معاصر درباره دموکراسی است. ویژگی‌های متفاوت عصری که این مردمان در آن می‌زیستند، تأثیر بسیاری بر نوع تلقی آنان از دموکراسی داشته است.

اهمیت مکان هم در ارتباط و تعامل انسان با طبیعت و اقلیم معنا می‌شود. انسان موجودی است که رنگ و صبغه محیط و فرهنگ اطرافش را در خود متجلی می‌سازد. از این رو، برداشت ما از مکان در مفهوم زیست بومی آن خواهد بود. طرفداران محیط زیست، مفهومی را پرورش داده‌اند تحت عنوان منطقه بیولوژیکی که بر مبنای آن معتقدند: «جهان طبیعت، زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوامع را مشخص می‌کند. لذا، منطقه بیولوژیکی «ناحیه‌ای از سرزمینی است که نه با مرزهای سیاسی...، بلکه با شرایط طبیعی، بیولوژیکی و زمین‌شناختی که هویت واقعی آن محل را مشخص می‌سازد، تعیین شده باشند (Carter, 2001, P.56).

بنابراین، می‌توان گفت جوامع مختلف بشری بر مبنای تفاوت محل زندگی، دارای تفاوت فرهنگی هستند؛ یعنی زندگی در مکان‌های مختلف جغرافیایی نشانه‌دار بودن خصوصیات فکری و فرهنگی آن منطقه خاص و به عبارت بهتر، داشتن هویتی جداگانه است. به همین دلیل «هویت ملی هر ملت در درجه نخست، زاینده محیط جغرافیایی آن ملت است» (مجتهدزاده، ۱۳۸۷، ص ۱۶۴). بدین ترتیب، مکان به معنای محیط فرهنگی، متأثر از جغرافیای زندگی انسانهاست که ایده‌ها، مفاهیم، شیوه زندگی و فرآیند منحصر به فردی است که امکان دارد مفاهیم، ایده‌ها و شیوه‌های زندگی سایر مکان‌ها را اتخاذ یا به انتقال آنها به مکان‌های دیگر کمک کند که همین انتقال، از خلوص، سیالیت و یکدستی مفاهیم و ایده‌ها کاسته و خصلت‌های همان مکان را بدان می‌افزاید و این از الزامات ویژگی مکانی است. پس تفاوت زیست بوم، تفاوت در نوع فکر و زندگی انسانهاست و اگر حاکمیت به معنای حاکمیت مردم آن منطقه بر سرنوشت خود می‌باشد، پس:

در عمل، ما نه با یک دموکراسی، بلکه با دموکراسی‌ها سروکار داریم که دلالت‌گر حاکمیت مردمان مختلف مکان‌های مختلف هستند. در این رویکرد، هر مردمی به شیوه خود حکومت می‌کند، هر حاکمیتی حاوی نشانه‌هایی از گذشته‌های خاص، منازعات خاص و آرزوهای خاص است (Melzer, 1998, P.130).

بر این اساس، زیست بوم همانند خود انسان قابل احترام و گرامی است. این رویکرد همچنین می‌پذیرد که انسان خلیفه و عبد خداست. بدین خاطر انسان به اقتضای خلیفه‌بودن، مختار و تصمیم‌گیر است و به اقتضای بنده بودنش، در قبال خدا مکلف، اما نمی‌توان جدای از الزامات جغرافیایی و زیست بومی، نسخه واحدی از دمکراسی را برای ملل مختلف تجویز کرد. این دیدگاه آشکارا نشان می‌دهد که دمکراسی کشورهای غربی لزوماً نمی‌تواند با دمکراسی تحقق‌یافته در هند، پاکستان، ترکیه و امکان تحقق آن در چین، روسیه، ژاپن و کره یکسان باشد؛ زیرا این کشورها خصوصیات متمایز زیست بومی دارند که دمکراسی پذیرفته‌شده در آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

نتیجه حاصل از پذیرش سیالیت و تشکیکی‌بودن دمکراسی آن است که ذهنیات انسانها تا حدودی و نه کاملاً تحت تأثیر متغیرهای مکان و زمان قابل تغییر هستند. پس نمی‌توان برای انسانها در زمانها و مکانهای مختلف، تفسیر واحدی از دمکراسی را در نظر گرفت، بلکه دمکراسی هر جامعه و ملتی براساس ذهنیات، زمان زندگی و مکان زندگی و فرهنگ حاکم بر آنها متفاوت از ملتهای دیگر است که همین مسأله نقش و ارزش نگرش تشکیکی و سیال، به مفهوم دمکراسی را به‌عنوان شیوه‌ای معقول از حکومت نشان می‌دهد و می‌تواند کارآیی آن را افزایش دهد.

امکان تفاسیر دینی از دمکراسی در اسلام

مجموعه مطالب طرح‌شده، زمینه بررسی امکان دمکراسی دینی را از منظر اسلام فراهم می‌سازد و می‌تواند ما را در بازشناسی الگوی سیاسی از پیشرفت براساس نیازها و واقعیت‌های معاصر در بستر اسلامی و ایرانی مدد رساند. مباحث قبلی به ما متذکر می‌شوند که دمکراسی به‌عنوان مفهومی مشکک و سیال در حال تکامل تاریخی و بمثابة روشی برای حکومت، می‌تواند دارای پذیرش عقلانی باشد. اما تلقی انسانها از دمکراسی به‌عنوان حق مطلق انسان برای تعیین سرنوشت خود، بدون در نظر گرفتن خدا، قطعاً از نظر فطرت بشری و آموزه‌های وحیانی اسلام ممتنع است. اکنون با ملاحظه پیوند

دموکراسی و لیبرالیسم غربی، می‌توان گفت شدیدترین چالش میان اسلام و لیبرالیسم نیز در اینجاست که انسان در جامعه لیبرال - دموکراسی، پشت به خدا نشسته، اما در جامعه مردم‌سالار دینی، پیوسته و بی‌وقفه رو به خدا در حرکت است. در چنین جامعه‌ای، انسان هم خداسالار است و هم مردم‌سالار؛ درحالی‌که در جامعه لیبرال - دموکراسی در حقیقت یک اقلیت حاکم‌اند. اکنون تلاش می‌شود برخی از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های دموکراسی دینی از منظر اسلام تحلیل شود.

اصل حاکمیت خدا در اسلام

مهمترین اصل دین اسلام تسلیم‌شدن همه انسانها در برابر اراده خدای خالق، عالم، قادر و خیرخواه مطلق است. این حقیقتی است که قابل واگذاری به روش‌های دمکراتیک نیست. در واقع انسان چون مخلوق و بنده خداست و بواسطه محدودیت‌ها و ضعف‌های ذاتی، موجودی رو به مرگ و نابودی است، بایستی همواره مقابل عظمت لایتناهی الهی تعظیم کند؛ چراکه همه نظام هستی، حتی کل ابعاد وجودی انسان تحت سیطره خداست و هیچ راه فراری برای آدمی وجود ندارد. طبق آیات قرآن کریم، به‌عنوان وحی خطاناپذیر الهی، خداوند کسی است که همه چیز برای او است؛ زیرا او بر هر چیزی قادر و تواناست «لَکِنَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ» (آل عمران (۳): ۱۹۸)؛ و همانا برای اهل یقین احدی حکمش نیکوتر از پروردگار نیست. «الْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ حِلٌّ لَّکُمْ وَطَعَامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَیْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِی أَخْدَانٍ وَمَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ» (مائده (۵): ۵)؛ و همه انسانها نیازمند خداوند بی‌نیاز و غنی هستند. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر (۳۵): ۱۵)؛ در واقع آموزه‌های اسلامی نشان می‌دهند که کنار گذاشتن خدا یا چشم‌پوشی از او در امور دنیوی و اخروی، از جمله حکومت سیاسی، تبعات ناگوار و بعضاً جبران‌ناپذیری برای انسان

دارد؛ زیرا خدا مالک جهان هستی و حاکم بر همه مقدرات انسان و موجودات جهان است. اما پذیرش حکومت الهی بر کل جهان، در نگرش توحیدی، به معنای سلب مطلق اختیار و اراده انسان نیست، بلکه مشیت خدا بر این قرار گرفته است که انسان را خلیفه و جانشین خود بر روی زمین قرار دهد تا او حکومت الهی را بر روی زمین محقق سازد. براین اساس است که خلافت انبیای الهی و اولیاء الله و انسانهای حکیم و علمای دینی، معنا و ارزش خاص خود را بدست می‌آورد. در قرآن در این زمینه می‌خوانیم: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره (۲): ۳۰)؛ و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت. این آیه اراده خدا را برای انتخاب انسان به معنای کلی، نه انسان خاصی، برای جانشینی خدا در روی زمین نشان می‌دهد. اگرچه تحقق بالفعل و تاریخی این وعده الهی عمدتاً در انبیا و اولیاء الله بوده است، اما راه برای انسانهای دیگر بسته نیست، بلکه آنها نیز می‌توانند با تشکیل حکومت، در قالب دمکراسی یا اشکال دیگر، بمنظور برقراری عدالت و تربیت انسانهای شایسته گام بردارند. بنابراین، پذیرش عبودیت الهی هیچ تناقضی با برقراری دمکراسی به‌عنوان شیوه‌ای حکومتی ندارد؛ ضمن اینکه هر شیوه‌ای ویژگی‌ها و الزامات خاص خود را دارد. همچنین لازم به ذکر است آزادی انسان در نگرش توحیدی در پذیرش حکومت الهی است، نه عصیان در مقابل خدا؛ همانطور که امام علی ۷ به فرزندش می‌گوید: «وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (نهج البلاغه، نامه ۳۱)؛ هرگز مبدا اجازه دهی که جز خودت بر سرنوشت تو حاکم گردد؛ چراکه خداوند تو را آزاد آفرید. یعنی دمکراسی در رهایی از قلمرو حکومت الهی نیست؛ زیرا چنین امری ذاتاً محال است، بلکه در عدم پذیرش سلطه انسانهای دیگر است؛ چون فطرت الهی ما بر آفرینش آزاد ما گواهی می‌دهد. البته در منطق توحیدی اسلام نیز به مؤمنان دستور داده می‌شود که در همه امور دینی از پیامبر ۹ و اولی الامر اطاعت کنند؛ چراکه آنها دانای به امور مردمند و سعادت مردم را بهتر از خودشان تشخیص می‌دهند و این مطابق اطاعت از خداست. در آیه ۵۹ سوره نساء نیز این واقعیت مورد تأکید قرار می‌گیرد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ

فِي شَيْءٍ فَرَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء: ۴): ۵۹؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است. بنابراین، آنچه با حاکمیت مردم و مردم‌سالاری منافات دارد، حاکمیت استبداد و «طاغوت» است.

«طاغوت»؛ یعنی حاکمیت نامشروع و از آنجا که حاکمیت خدا و پیامبرانش اساساً مشروع است، پس با حاکمیت خود انسانها مشکلی ندارد و معقول‌ترین و پسندیده‌ترین نوع آن همین است که از مشروعیت تام برخوردار است. پس مردم‌سالاری حقیقی که از هرگونه استبداد و زورگویی خالی است، اینجاست. تنها وجه لازم این حاکمیت، تعلیم‌پذیری مردم و فرآیند یادگیری در این جهت است که انسانها بدانند و بپذیرند که باید در طول اراده خداوند متعال اراده کنند، نه در عرض و در مقابل آن.

تنها فرق مهم و اساسی میان دموکراسی‌های مصطلح امروزی با مردم‌سالاری دینی نیز همین نکته است که در دموکراسی‌های غربی، هرچه مردم می‌خواهند، مشروع و معتبر است؛ خواه در راستای خواست خدا باشد و خواه در برابر آن، لکن در جامعه‌ای که نظام مردم‌سالاری دینی حاکم است، تنها زمانی خواست مردم مشروع و پذیرفتنی است که مردم نگویند هر چند خداوند آن گونه خواسته است، ما عکس آن را می‌طلبیم. داوری در این زمینه نیز پیشتر به خود مردم واگذار گردیده است.

محوریت عدالت، آزادی، سعادت، اخلاق و... در حاکمیت اسلامی

نکته بسیار مهم دیگر این است که در اسلام و آموزه‌های دینی و سیاسی آن، شکل حکومت؛ اعم از دموکراسی یا فردی یا غیر آن، مورد تأکید نیست، بلکه اهداف و وظایف نظام حکومتی اهمیت و اولویت دارد. بر این اساس، برقراری عدالت، زمینه‌سازی صلح و آزادی، تعالی ارزش‌های معنوی، گسترش اخلاق و تربیت انسانهای

حقیقتاً سعادت‌مند، از وظایف حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی تعیین می‌شود. در این نگرش، در واقع سیاست به معنای حکومت‌کردن نیست، بلکه به معنای تربیت اجتماعی مردم برای دستیابی به ارزش‌های متعالی است. در این زمینه آیات متعددی در قرآن وجود دارد که دلالت می‌کند ارسال انبیای الهی و دعوت آنها و تشکیل نظام‌های اجتماعی و سیاسی توسط آنها بمنظور اجرای عدالت و تربیت انسانهای شایسته است. برای نمونه در آیه: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید(۵۷): ۲۵)، عدالت به‌عنوان محور بعثت انبیا مورد تأکید قرار گرفته است. همچنین در آیه: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ» (انبیاء(۲۱): ۷۳) مسأله هدایت انسانها توسط انبیا مورد تأکید است. پس هدف و وظیفه تشکیل حکومت است که ماهیت آن را باتوجه به متغیرهای زمان، مکان و ذهنیات مردم تعیین می‌کند. البته توجه به این مهم ضروری است که در منطق الهی، تشکیل حکومت توسط انبیای الهی و اولیاء الله که بیشتر از مردم عادی به حقایق اولوهی دسترسی دارند، اولویت دارد؛ یعنی انبیا شایسته‌ترین انسانها برای تأسیس و مدیریت یک نظام سیاسی هستند؛ همانطور که قرآن به مسلمانان تأکید دارد که انبیا در همه امور، حتی بر خود مؤمنین اولویت و تقدم دارند: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» (احزاب(۳۳): ۶). اما این مهم نافی مشارکت مردم در امور سیاسی نیست و مردم در پذیرش کم و کیف هدایت الهی و نحوه مشارکت با آن آزادند؛ زیرا در منطق الهی، پذیرش خود دین نیز اجباری نبوده، بلکه مبتنی بر فطرت آزاد انسان است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (بقره(۲): ۲۵۶). پس در منطق الهی، هر نظام سیاسی که بتواند مجری احکام الهی؛ یعنی اجراکننده عدالت، ضامن آزادی‌های مشروع مردمی، تعالی‌بخش ارزش‌های متعالی، اجراکننده فضایل اخلاقی و حافظ حقوق اصیل مردمی باشد، مورد تأیید است؛ چه آن نظام سیاسی دموکراسی باشد یا اشکال دیگر

حکومت. حال در اینجا می‌توان گفت دموکراسی به معنای نفی مطلق استبداد و توجه به حقوق مردم و اصل آزادی و عدالت و برابری در چارچوب قوانین اسلام، با دین سازگار است. اما باید توجه داشت که تلاش دموکراسی مورد نظر اسلام در احیای تمایلات و شهوات حیوانی دنیوی مردم نیست، بلکه دموکراسی اسلامی بر اساس آزادی حقیقی انسان است، اما این آزادی انسان، در آزادی شهوت خلاصه نمی‌شود... اینکه می‌گوییم در اسلام دموکراسی وجود دارد، به این معناست که اسلام می‌خواهد آزادی واقعی دربندکردن حیوانیت و رهاساختن انسانیت را به انسان بدهد (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۸۱-۸۱). به عبارت دیگر، از دیدگاه اسلام، آزادی و دموکراسی بر اساس آن چیزی است که تکامل انسانی انسان ایجاب می‌کند؛ یعنی آزادی، حق انسان بما هو انسان است، حق ناشی از استعدادهای انسانی انسان است، نه حق ناشی از میل افراد و تمایلات آنها. دموکراسی در اسلام؛ یعنی انسانیت ره‌اشده از قیود انسان‌های دیگر، حال آن‌که این واژه در قاموس غرب، متضمن معنای حیوانیت ره‌اشده است (همان، ص ۸۲). اسلام فکر حکومت اشراف و به اصطلاح آریستوکراسی را از میان برد و فکر دیگری را که از لحاظ ریشه‌ای دموکراسی و حکومت عامه است، بوجود آورد (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۳۶۸). پس پیش‌فرض بسیار مهم دموکراسی مورد نظر اسلامی این است که پذیرش چنین نظامی به معنای بی‌نیازی از آموزه‌های وحیانی نیست، بلکه به معنای پشتوانه‌بودن این آموزه‌ها برای عقل بشری است. به همین دلیل، از منظر اسلامی امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین وظایف هر نظام حکومتی است. پس می‌توان گفت اسلام با تأکید به اینکه «کَلِّمُوا رَاعٍ وَ كَلِّمُوا مَسْئُولًا عَنْ رَعِيَّتِهِ» (ابی داوود، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۰۰)؛ همگان را به امر به معروف و نهی از منکر فرا می‌خواند. اما چون خداوند به مصالح و مفاسد آفریده‌ها و سازوکار جلب و دفع آنها، آگاه‌تر از هر موجود دیگر است، بشر نیز هم از لحاظ علمی و هم از حیث عملی، نیازمند راهنمایی الهی است؛ زیرا عقل آدمی به تنهایی نیازهای او را کفایت نمی‌کند و نفس بشری بویژه نفس امّاره اجازه نمی‌دهد که انسان همه شؤون خویش را آنچنان که بایسته و شایسته اوست، تدبیر کند. از این جهت، از باب لطف حق متعال است که دستور حیات جمعی و فردی آدمیان به

نحو احسن تعیین و تبیین گردیده است (رشاد، ۱۳۸۱، ص ۸۴). پس مردم‌سالاری مورد نظر اسلام، نه سوسیال - دموکراسی است و نه لیبرال - دموکراسی؛ آنچه اسلام ارائه می‌دهد و می‌طلبد مربوط به محتواسست. بنابراین، اگر بخواهیم مردم‌سالاری را در یک پیوند مناسب نظری با دین قرار دهیم. پسندیده‌ترین نظام نزد خدای متعال، نظامی است که انسانها در آن آزادانه سعادت مطلوب خویش را بیابند و عدالت اجتماعی، انواع آزادی‌ها، مشارکت در سرنوشت، رقابت‌های سالم و متعالی، اخلاقیات پاک و خلاصه، همه مراتب انسانی و انواع فضیلت‌ها در دسترس باشند.

ویژگی‌های دموکراسی دینی مطلوب در جهان معاصر

اکنون با توجه به اصولی که بیان شد، می‌توان استدلال کرد که چون در آموزه‌های الهی، هدف از تشکیل حکومت، اجرای عدالت و حفظ آزادی‌های مشروع مردمی و تربیت مردم و رهبری آنها برای تحقق سعادت حقیقی‌شان است، پس هر نظام حکومتی که به‌عنوان روشی از حکومت‌کردن، در تحقق این آرمان‌ها و اهداف، نقش بهتری ایفا نماید، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و مورد تأیید باشد. بنابراین، در عصر حاضر که جامعه اسلامی با گسترش فزاینده اندیشه‌های دموکراتیک روبه‌روست، می‌توان این مفهوم را اخذ کرده و با اعطای محتوای اسلامی به آن، شکل جدیدی از دموکراسی با عنوان دموکراسی دینی را بازتولید کرد. چنین آموزه‌ای دارای برخی ویژگی‌های مشترک و عمدتاً متفاوت از دموکراسی غربی است که در زیر به آنها اشاره می‌شود:

اول اینکه اگرچه اندیشه دموکراسی دارای منشای غربی است، اما می‌توان با اخذ آن، به آن محتوای دینی و اسلامی داد و مطابق آموزه‌های اسلامی ویژگی‌های آن را تعیین کرد. در این زمینه، توجه به سیالیت و تشکیکی بودن مفهوم دموکراسی، دارای اهمیت خاصی است و می‌تواند پذیرش محتوای اسلامی آن را تسهیل نماید.

دوم اینکه در منطق الهی اسلام، دموکراسی تنها شیوه‌ای از حکومت‌کردن است، نه مبنای فلسفی حکومت انسان در جهان؛ یعنی برخلاف تفسیر حداکثری برخی متفکران غربی که پذیرش دموکراسی غربی را مساوی با کنارگذاشتن نقش خدا از زندگی انسان

تعریف می‌کنند، دموکراسی دینی اسلامی ابتدا همه آموزه‌های بنیادی اسلامی را می‌پذیرد و سپس براساس آنها، در تلاش برای تأسیس نظام دموکراتیک اسلامی است. سوم اینکه در دموکراسی، به عامل زمان، مکان، ذهنیات و دیگر متغیرهای معرفتی و غیر معرفتی اهمیت زیادی داده می‌شود. این جمله به این معنا است که نمی‌توان برای همه جوامع در همه زمان‌ها یک نوع ثابت از دموکراسی را تجویز کرد، بلکه مقتضیات زمانی، مکانی، فرهنگی، نژادی، دینی و غیره آن جوامع است که تعیین می‌کند که برای آنها کدام نظام دموکراتیک یا غیر دموکراتیک مورد پذیرش است و چه ویژگی‌ها و کارکردهایی می‌تواند داشته باشد؟

چهارم اینکه با توجه به تفسیرهای موسع و مضیق از دموکراسی، در تلقی مان از دموکراسی با توجه به شرایط جوامع دینی مورد نظر، می‌توان حدود آن را متغیر و سیال در نظر گرفت؛ یعنی میزان دخالت مردم در حکومت سیاسی می‌تواند از صرف رأی‌دادن، به‌عنوان مضیق‌ترین حد، تا دخالت مستقیم و مشارکت حقیقی در مقام‌های سیاسی توسط مردم به‌عنوان موسع‌ترین حد آن تعریف گردد. همچنین با توجه به شرایط فکری مردم جوامع دینی، متناسب با سلاقی آنها می‌توان حدود معقولی از آزادی‌های بیان، حق انتقاد، مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و حزبی و نظایر آن را نیز در نظر گرفت.

پنجم اینکه پذیرش دموکراسی به این معنا نیست که همه انسانها بطور ذاتی دارای حق حکومت باشند؛ زیرا چنین چیزی مخالف فطرت بشری و آموزه‌های دینی است. در واقع همانطور که همه انسانها استعداد پزشک‌شدن یا مهندس‌شدن را ندارند، همه انسانها نیز ذاتاً مستعد حکومت‌کردن نیستند، بلکه هر انسانی بطور فطری و بالقوه دارای برخی قابلیت‌هایی است که ممکن است تحت تأثیر شرایط اجتماعی فعلیت یابند، اما همه انسانها ذاتاً حق مشارکت در انتخاب حکومت‌گران، حق آزادی بیان، انتقاد و رأی‌دادن دارند و این حق، سلب‌شدنی نیست. پس دموکراسی دینی به معنای فراهم‌ساختن زمینه مشارکت همگانی مردم در همه امور سیاسی و اجتماعی است، نه تقسیم قدرت میان آنها بطور مساوی؛ چون حداقل شرایط به‌دست‌آوردن قدرت سیاسی،

داشتن فضایل اخلاقی، تعهد دینی، داشتن علم حکومت‌داری و تجربه لازم برای آن است. بنابراین، تلقی معقول از دموکراسی دینی آن است که مردم آزادند تا از میان افراد شایسته حکومت‌کردن؛ یعنی برگزیدگان دینی، اخلاقی و...، عده‌ای را برای حکومت‌کردن انتخاب کنند و خود ناظر بر نحوه عملکرد آنها باشند. از این توضیحات می‌توان استدلال کرد که دموکراسی دینی تا حدودی نخبه‌گراست، اما نه به مفهوم غربی آن. در این رویکرد، نخبگان، آن گروه از علما و متفکران دینی متعهد و باتجربه هستند که به روش دموکراتیک از سوی مردم به عنوان نمایندگان آنها برای حکومت‌کردن انتخاب می‌شوند. اهمیت در نظر گرفتن چنین معیاری، دخالت اخلاق، علم و مهارت، ارزش‌های دینی و تجربه به عنوان حداقل شرایط برای کسانی است که خود را شایسته حکومت‌کردن می‌دانند، نه اینکه هرکسی، حتی با داشتن نگرش‌های الحادی و معروفیت به فساد اخلاقی، بدون داشتن مهارت و علم و تجربه لازم، شایسته انتخاب‌شدن باشد. این همان دموکراسی رها و کنترل‌ناشده غربی است که فساد آن بیشتر از سود آن است. بنابراین، دموکراسی دینی دموکراسی محدود و کنترل‌شده، فضیلت‌گرا، شایسته‌سالار، تجربه‌گرا و اخلاق‌محور است.

ششم اینکه دموکراسی دینی تنها در شیوه حکومت‌کردن معنا دارد، نه در تغییر دادن ارزش‌های دینی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی مردم. به عبارت دیگر، آموزه‌های دینی، احکام فقهی، اصول جهانشمول اخلاقی؛ چون عدالت، فضیلت‌محوری و نظایر آن جزء مبانی دموکراسی دینی هستند و از طریق دموکراسی درباره آنها نمی‌توان تصمیم گرفت، بلکه از دموکراسی دینی انتظار می‌رود که این ارزش‌ها و اصول متعالی را گسترش دهند، نه اینکه محدود کرده یا تعطیل کنند. از میان این اصول، پایبندی به آموزه‌های دینی و اخلاق فضیلت‌گرا، بسیار مهم است.

هفتم در برخی مناسبات دموکراسی دینی و دموکراسی ژرف است. از ویژگی‌های دموکراسی دینی مشابهت زیاد آن با الگویی است که برخی متفکران غربی از دموکراسی ژرف ارائه می‌دهند؛ چون هر دو نگاهی نسبتاً واقع‌بینانه به جامعه، مردم، حکومت و دیگر ویژگی‌های زندگی اجتماعی و سیاسی دارند. ابتدا لازم است ذکر شود که جوهر

دموکراسی ژرف، تجربه درونی همبستگی است. از این منظر، دموکراسی یعنی تقویت فرد در سطح ذهن، قلب و روح است؛ تحقق اینکه «من به حساب می‌آیم». این همان تمرین عضویت فرد در یک کل بزرگتر، پذیرش مسئولیت فرد در قبال کل و آرزوی عمل در قبال بهره‌مندی همگان، تحقق اینکه «من مراقبم» (Wilson, 2004, No.3).

بنابراین، می‌توان اصول زیر را به عنوان اصول مسلم دموکراسی ژرف برشمرد:

۱. همه انسانها به قدر کافی عقل سلیم دارند تا به عنوان یک شهروند هوشمند نقش فعال خود را ایفا کنند. ۲. انسان بنا به طبع، درستکار است و می‌توان از او انتظار داشت وظایف و تکالیف خود را بخوبی انجام دهد. ۳. میان مردم احساس قوی همبستگی وجود دارد. ۴. در میان مردم، اراده عمومی مشترکی وجود دارد. در واقع دموکراسی ژرف، با بهره‌گیری از فضایل موجود در دیدگاه‌های سنتی که امروزه در مکتب اجتماع‌گرایی نمود دارد، توانسته است با موفقیت با دستاوردهای مدرن در آمیخته و الگوی جدیدی را برای زندگی بشریت ارائه دهد. از این منظر، لیبرال دموکراسی که از دستاوردهای مدرنیته است، با فضیلت‌های موجود در اجتماع‌گرایی ناشی شده از فلسفه سنتی «ارسطو» و «افلاطون» تلطیف می‌شود؛ بگونه‌ای که هم راه مدرنیته تداوم می‌یابد و هم به خلاقیت بی‌روح مدرنیته، روح اخلاقی و معنوی فلسفه سنتی افزوده می‌شود.

تأکید این نکته ضرورت دارد که نه عقل قطعی و نه عقل غیر قطعی به امور غیبی، احکام تعبدی و یا اموری که عقل بطور معمول حدود و اهداف آن را نمی‌تواند بفهمد، دسترسی ندارد. اما در جایی که نصی نباشد یا در احکام امضایی؛ یعنی احکام غیر عبادی که پیش از اسلام سابقه داشته است، یا احکامی که بر اساس عرف و سیره عقلی تبدیل به احکام مسلم شده است و در کل، در موارد منطقه‌الفراغ و میدان مباحات، می‌توان مناسب با رعایت مصالح و مفاسد با جولان عقل عرفی احکامی را استنباط کرد و آنها را به حساب اموری گذاشت که شرع با آن مخالفتی ندارد (ایبازی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۷).

بنابراین، اسلام متناسب با آسمانی و زمینی بودن نیازها، دو نوع قانون هم در نظر می‌گیرد؛ اسلام برای احتیاجات ثابت بشر، قوانین ثابت و برای احتیاجات متغیر،

وضعیت متغیری در نظر گرفته است (مطهری، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۹۷). به عبارت دیگر، موضوع حکم بواسطه زمان و مکان تحول پیدا می‌کند (احمدی فقیه یزدی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۰۲). از این روست که «زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهاد شناخته شده‌اند» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ص ۹۸). لذا عالم اسلامی باید به همه ابعاد زندگی از جمله مسائل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی - امنیتی و بطور کلی باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. در واقع دموکراسی یک شیوه و سبک زندگی در همه ابعاد آن است. پس می‌توان بین آن و دین اسلام، به معنای روش زندگی، نسبتی برقرار کرد؛ چراکه اسلام نیز به عنوان دینی جامع، رهنمودهایی الهی در همه ابعاد زندگی برای بشریت دارد. گرچه امکان دارد برخی صرفاً به جنبه اعتقادی دین نظر داشته باشند، اما اغلب اسلام را نه تنها به عنوان مذهب، بلکه به عنوان نظام یا سامان اجتماعی که همه حوزه‌های اجتماعی از قبیل دولت و حقوق را دربرمی‌گیرد، می‌انگارند. آنها استدلال‌شان را بر قرآن مبتنا می‌کنند و مضامینی را اغلب از اصطلاحات قرآنی از قبیل مُلک، امت و سایر اصطلاحات با مضامین سیاسی استخراج می‌کنند (keegan, 2005, P.26). لازم به ذکر است که اسلام و دموکراسی، به عنوان فلسفه زندگی، قرار نیست که در تطابق کامل با هم طرح و بحث شوند، بلکه هر کدام آموزه‌هایی جداگانه دارند که در برخی از آنها هم‌جهت یا مشترک‌اند که همین امر بویژه سیالیت مفهوم دموکراسی، امکان برقراری دموکراسی دینی را بیشتر می‌سازد.

نتیجه‌گیری

سیالیت و تغییرپذیری دموکراسی در قالب دو متغیر زمان و مکان، ماهیت نیازها و واقعیت‌های سیاسی جامعه اسلامی و مؤلفه‌های فرهنگی، دینی و نظایر آن، امکان ارائه الگوهای متفاوتی از آن را فراهم می‌سازد. در این زمینه مردم‌سالاری دینی که در قالب جمهوری اسلامی در ایران طراحی شده است، یکی از مناسب‌ترین الگوهای دموکراسی بومی شده در ایران در پرتو اندیشه اسلامی شیعی است. اما نکته مهمتر اینکه از ضرورت‌های الگوی سیاسی موفق که در قالب جمهوری اسلامی طرح‌ریزی شده است،

نگاه آن به آینده است؛ یعنی چنین الگویی نیز الگویی سیال و متقبل تغییرات جدید است که بر اساس نیازها و تحولات اجتماعی، فرهنگی، علمی، سیاسی، دینی و غیره، همین الگو نیز می‌تواند تفاسیر و تعاریف جدیدی را پذیرا گردد که مبین سیالیت و تشکیکی بودن آن نیز هست. در واقع، همانطور که گذر از دموکراسی غربی به دموکراسی‌های مشارکتی و دینی، نوعی پیشرفت در نظریه سیاسی در باب حکومت است، اکنون نیز می‌توان مدعی شد که الگوی جمهوری اسلامی که دال بر خوانش ایرانی و اسلامی از یک نظام دموکراتیک است، نیازمند ارائه تفاسیر جدید و پیشرفته در باب اشکال نو و کاملتر آن است. پس پذیرش سیالیت و تشکیکی بودن روش حکومتی که در اینجا شیوه مردم‌سالاری دینی؛ یعنی جمهوری اسلامی است، مستلزم پذیرش منطقی تکامل تاریخی و ارائه تفسیرهای جدیدتر و کاملتر از آن است. بنابراین، توجه به نیازها و واقعیت‌های سیاسی معاصر و خوش‌آمدگویی به آنها، به معنای پذیرش بعد سیاسی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است و نشان‌دهنده نگاه ما به آینده و تعریف شکل حکومت بر اساس نیازهای واقعی مردم است، نه الگوهای ناکارآمد.

منابع و مأخذ

۱. آریلاستر، آنتونی، *دموکراسی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آشیان، ۱۳۷۹.
۲. آشوری، داریوش، *فرهنگ سیاسی*، تهران: انتشارات مروارید، چ ۱۴، ۱۳۶۸.
۳. آقابخشی، علی، افشاری راد، منیره، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: نشر تندر، ۱۳۶۳.
۴. ابی داوود، سلیمان بن اشعث، *سنن ابی داوود*، قاهره: دارالحدیث، ۱۴۲۰ق.
۵. احمدی فقیه یزدی، محمد حسین، «اجتهاد و نقش زمان و مکان»، در *مجموعه مقالات، اجتهاد و نقش زمان و مکان*، ج ۱، قم: بی‌نا، ۱۳۷۴.
۶. ارمه، گی، *فرهنگ و دموکراسی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: نشر ققنوس، ۱۳۷۶.
۷. امام خمینی، روح الله، *صحیفه امام*، ج ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹.
۸. ایازی، سید محمد علی، *ملاکات احکام و شیوه‌های استکشاف آنها*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
۹. بیتنام، دیوید؛ بویل، لوین، *دموکراسی چیست؟*، ترجمه شهرام نقش تبریزی، تهران: ققنوس، ۱۳۷۶.

۱۰. جونز، و. ت، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
۱۱. رشاد، علی اکبر، دموکراسی قدسی، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
۱۲. عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۳۷۳.
۱۳. لوین، آندرو، نظریه لیبرال دموکراسی، ترجمه و تحشیه سعید زیباکلام، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۰.
۱۴. مجتهدزاده، پیروز، دموکراسی و هویت ایرانی، تهران: کویر، ۱۳۸۷.
۱۵. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۱.
۱۶. -----، خدمات متقابل اسلام و ایران، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۶۹.
۱۷. -----، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۲.
۱۸. مکفرسون، سی. بی، جهان حقیقی دموکراسی، ترجمه مجید مددی، تهران: نشر البرز، ۱۳۶۹.
19. Melzer, Arthur M. **Multiculturalism and American Democracy**, University Press of Kansas, 1998.
20. Allen, John L. "**Commercial Interests Lust for Cyberspace (Massachusetts Institute of Technology Conference, Democracy and Digital Media)**", National Catholic Reporter, Vol. 34, No. 29, 1998.
21. Green, Judith M. **Deep Democracy: Diversity, Community, and Transformation**, Rowman, 1, 1999.
22. Taylor, Charles, "**The Dynamics of Democratic Exclusion**", Journal of Democracy, Vol. 9, No. 4, 1998.
23. Young, Iris M. **Inclusion and Democracy**, New York, Oxford university Press, 2000.
24. Wilson, Patricia A., "**Deep Democracy: The Inner Practice of Civic Engagement**", Journal of Research Gate, Issue, No. 3, February, 2004.
25. Carter, Neil, **The Politics of The Environment: Idea, Activism, Policy**, Cambridg Univerity Press, 2001.
26. Keegan, Christofer, **Defending Democracy**, New York, University of New York, 2005.